

دادنامه شماره ۵۲۸/۹۱ دعوی خواهان را با این استدلال که مبالغ واریزی به حساب خوانده تبری نبوده و خواهان، مقروض نیز نبوده و خوانده نیز دلیلی بر مقروض بودن وی ارائه نداده وارد، تشخیص داده و خواننده را به استناد ماده ۲۶۵ قانون مدنی و مواد ۱۹۸، ۵۱۹ و ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی به پرداخت مبلغ دویست و هشتاد و سه میلیون و یکصد هزار ریال بابت اصل خواسته و مبلغی بابت خسارت تأخیر تأدیه از تاریخ تقدیم دادخواست تا تاریخ پرداخت محکوم‌به بر مبنای شاخص تورم اعلامی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران و همچنین هزینه دادرسی و حق الوکاله وکیل محکوم نموده است.

خوانده محکوم‌علیه نسبت به رأی دادگاه نخستین اعتراض نموده و شعبه ۱۳ دادگاه تجدیدنظر تهران نیز رأی صادره از دادگاه بدوی به شماره دادنامه ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۱۳۰۱۴۱۶ را تأیید کرده است.

## ۲. نقد و بررسی

برای بررسی و نقد رأی صادره فوق نیاز به بیان دو مقدمه می‌باشد:

### مقدمه نخست: فرض عدم تبرع

ماده ۲۶۵ ق.م.مقرر می‌دارد: «هرکس مالی به دیگری بدهد ظاهر در عدم تبرع است، بنابراین اگر کسی چیزی به دیگری بدهد بدون اینکه مقروض به آن چیز باشد می‌تواند آن را استرداد کند».

همان‌گونه که برخی از نویسندگان حقوقی نیز بیان کرده‌اند، قسمت نخست این ماده ظهور در عدم تبرع دارد؛<sup>۱</sup> بدین معنی که هرگاه کسی مالی به دیگری می‌دهد اصل بر این است که این تسلیم مال، به صورت مجانی صورت نگرفته است. در نتیجه اگر دریافت‌کننده مال، مدعی شود مالی که به وی داده شده است در نتیجه هبه و صلح بلاعوض بوده است، باید این ادعای خود را اثبات نماید. یکی از اساتید حقوقی نیز در تأیید این مدعا بیان می‌دارند: «از عبارت ماده ۲۶۵ بیش از

۱. مهدی شهیدی، حقوق مدنی ج ۵، سقوط تعهدات، (تهران، مجد، چاپ هفتم، ۱۳۹۲)، ص ۲۲.

## ماهیت پرداخت مال موضوع ماده ۲۶۵ قانون مدنی: اماره عدم

### تبرع یا اماره وجود دین

(نقد دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۱۳۰۱۴۱۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران)

علی ساعت‌چی \*

فرزاد جاویدی آل سعدی \*\*

### مشخصات رأی

خواهان: آقای م.ع.

خوانده: آقای س.غ.

خواسته: استرداد مبلغ سیصد میلیون ریال

شماره دادنامه: ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۱۳۰۱۴۱۶<sup>۱</sup>

مرجع بدوی: شعبه ۲۱۹ دادگاه عمومی حقوقی تهران

مرجع تجدیدنظر: شعبه ۱۳ دادگاه تجدیدنظر تهران

### ۱. وقایع پرونده

آقای م.ع. به وکالت خانم الف.ر. ضمن طرح دعوی علیه آقای س.غ. خواهان استرداد مبلغ سیصد میلیون ریال (که البته در جلسه اول دادرسی، خواهان، این مبلغ را به دویست و هشتاد سه میلیون و یکصد هزار ریال کاهش می‌دهد) که به‌دفعات به حساب خوانده واریز گشته بود، شدند. واریزی در دفعات مکرر به حساب خوانده شدند. شعبه ۲۱۹ دادگاه عمومی حقوقی تهران به‌موجب

\* دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه شهید بهشتی و مدرس دانشگاه.

alisaatchi68@yahoo.com

\*\* دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه شیراز.

۱. مجموعه منتخب آرا حقوقی، پژوهشگاه قوه قضاییه، بهار ۱۳۹۴، ص ۶۳ قابل دسترسی در: دفتر فصلنامه رأی.

این استفاده نمی‌شود که ظاهر از تسلیم مال این است که به طور تبرع نبوده است، اما این امر دلالت نمی‌کند که دادن مال ظاهر در قصد و نیت ادای دین و یا اماره بر مدیونیت‌دهنده به گیرنده است. به عبارت دیگر، این معنی که ظاهر، تبرعی نبودن تسلیم مال به دیگری است دلالت نمی‌کند که تسلیم مال، الزاماً دارای عنوان ادای دین است<sup>۱</sup> همچنین دادن مال به کسی اماره مدیونیت وی قلمداد نمی‌گردد. با این توضیح که ممکن است گفته شود: درست است که هرگاه مالی به کسی داده می‌شود ظهور در عدم تبرع داشته و رایگان تلقی نمی‌شود، اما این پرداخت در نتیجه دینی بوده که از قبل وجود داشته است. بنابراین چنین پرداختی را باید در نتیجه دینی دانست که از قبل وجود داشته است. همانگونه که بیان شد، چنین برداشتی از ماده فوق صحیح نبوده و ماده فوق‌الذکر تاب چنین تفسیری را ندارد.

#### مقدمه دوم: بار اثبات دلیل در فرض استرداد مال

ممکن است در نگاه نخست این‌گونه بیان شود که، چون فرض بر عدم تبرع دهنده مال است، بنا بر این اگر فردی مالی به دیگری بدهد چون اصل بر این است که کسی که مالی به دیگری می‌دهد مجانی نیست، لذا چنین پرداختی را باید دلیلی بر مدیونیت‌دهنده تلقی نمود و یا ممکن است این‌گونه بیان شود که به صرف اینکه دهنده مال تسلیم مال را ثابت کند، حق استرداد مال تسلیم‌شده را خواهد داشت، زیرا کسی مالی را به دیگری رایگان تملیک نمی‌کند حال اگر دریافت‌کننده، مدعی ذی‌حق بودن خود باشد باید جهات استحقاق خود (مانند مقروض بودن دهنده مال، امانت بودن مال پرداخت‌شده و از این قبیل) را به دلیل تعارض با اصل عدم، اثبات نماید. در نتیجه، براساس این استدلال، گیرنده مال باید استحقاق و مالکیت فعلی خود را جهت عدم استرداد آنچه دریافت کرده است اثبات نماید. همچنین به اصل عدم نیز می‌توان در تأیید استدلال فوق اشاره نمود. با این توضیح که به حکم اصل عدم، اصل، بر عدم وجود رابطه امانی و یا مدیون

۱. همان، ص ۲۳.

بودن اشخاص و مانند این‌هاست. استدلال فوق‌الذکر هرچند در نگاه اول دقیق و منطقی به نظر می‌رسد اما در تعارض مواد ۳۵<sup>۱</sup> و ۳۶<sup>۲</sup> ق.م.ا است، زیرا براساس منطوق این مواد «تصرف به عنوان مالکیت، استحقاق و مالکیت تصرف آنچه متصرف است نشان می‌دهد، مگر آنکه خلاف آن اثبات گردد. بنابراین دلیل دیگری برای اثبات متصرف علاوه بر تصرف به عنوان مالکیت، لازم نیست و دهنده، باید برای استرداد مورد تصرف، مالکیت و استحقاق فعلی خود را اثبات کند.»<sup>۳</sup> بنابراین مطلب، مالکیت سابق دهنده مال هیچ تعارضی با مالکیت فعلی گیرنده مال ندارد. در نتیجه هرچند ممکن است پرداخت مال، دلیلی بر مدیونیت‌دهنده مال تلقی نشود، اما تصرف گیرنده مال نیز اماره تصرف تلقی می‌شود که این اماره نیز به حکم ماده ۳۵ ق.م.ا، محترم تلقی گردیده، و از سویی دیگر، استصحاب مالکیت سابق دهنده مال نیز به دلیل برخورد با اماره تصرف، قابلیت استناد ندارد، زیرا واضح است که استصحاب، توان معارضه با اماره را ندارد، چراکه «عمل به اصل هنگامی مجاز است که قبلاً برای یافتن دلیل فحص و جستجو شده باشد و از دسترسی به آن نومی‌دی و یأس حاصل شده باشد»<sup>۴</sup>. به عبارت دیگر اماره به این دلیل دارای حجیت است که نوعاً کاشف از واقع است درحالی‌که اصل که به ادله فقهاتی نیز شهرت یافته است به دلیل خروج و رفع تحیر و سرگردانی در یافتن حکم مورد نظر به کار می‌رود. به عبارت دیگر اماره غالباً مفید ظن است و مبنای حجیت آن کشف ظنی از واقع است درحالی‌که اصل، غالباً مفید ظن نیست و به هر حال مبنای حجیت آن ایجاد ظن نمی‌باشد. یکی از نویسندگان حقوقی در تأیید این مدعا بیان می‌دارد: «دلیل و اماره برای

۱. ماده ۳۵ ق.م.مقرر می‌دارد: «تصرف به عنوان مالکیت، دلیل مالکیت است مگر اینکه خلاف آن ثابت شود».

۲. ماده ۳۶ ق.م.مقرر می‌دارد: «تصرفی که ثابت شود ناشی از سبب مملک و یا تصرف قانونی نبوده است معتبر نخواهد بود».

۳. مهدی شهیدی، پیشین، ص ۲۵.

۴. ابوالحسن محمدی، مبنای استنباط حقوق اسلامی (اصول فقه)، (تهران، انتشارات دانشگاه تهران،

چاپ چهل و هشتم، ۱۳۹۱)، ص ۲۷۶.

کشف از واقع و پی بردن به حکم واقعی یا موضوعات احکام هستند، ولی اصل به هیچوجه جنبه کشف از واقع نداشته و بر عکس، با فرض جهل به واقع و حکم واقعی، برای رفع بلا تکلیفی در مقام عمل و با کمک آن (اصل) تدبیری اندیشیده می‌شود.<sup>۱</sup> به همین دلیل نیز گفته شده است: «الأصل دلیل حیث لا دلیل». به نظر می‌رسد رویه قضایی نیز متمایل به نظری است که پرداخت‌کننده و مدعی، استرداد را موظف به آوردن دلیل برای بازپس گرفتن مال می‌داند همچنانکه در رأی اصـرارای شماره ۱۹۹۵-۴۱/۷/۳ و همچنین حکم شماره ۶۸۶/۱۴-۶۵/۱۰/۲۹ اثبات دلیل در استرداد را بر عهده دهنده مال قرار داده است.<sup>۲</sup>

### ۳. نتیجه

هر چند استدلال دادگاه نخستین از نظر حقوقی می‌تواند قابل دفاع باشد و دادگاه تجدیدنظر نیز استدلال دادگاه بدوی را نیز تأیید نموده است، اما به نظر می‌رسد، دیدگاهی که بار اثبات دلیل را بر عهده دهنده مال می‌گذارد منطقی‌تر بوده و بیشتر مطابق با موازین حقوقی است. به همین جهت رأی دادگاه بدوی و تجدیدنظر، از این نظر که بار اثبات دعوی استرداد وجه پرداخت‌شده را بر عهده گیرنده مال گذاشته، قابل نقد به نظر می‌رسد.

۱. همان.

۲. ناصر کاتوزیان، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، (تهران، انتشارات میزان، چاپ بیست و پنجم،

۱۳۸۹)، ص ۲۳۴.